

أثر النسب غير الشرعي على الإرث في الفقه الإمامي والفقه الحنبلي دراسة في ضوء أدلة النص والقياس والمصالح المرسلة

اعظم شاكري^١، سيد محسن آزيذ^٢، سيد جواد خاتمي^٣

[تاريخ الاستلام: ١٤٠٤/٠٢/٢٤؛ تاريخ القبول: ١٤٠٤/٠٦/٢٧ هـ.ش]

الملخص

تسعى الدراسة الراهنة إلى معالجة أثر النسب غير الشرعي على الإرث في الفقه الإمامي والفقه الحنبلي، وانعكاس ذلك على النظام القانوني الإيراني. تنطلق الإشكالية الرئيسية من سؤال محوري، هو: هل يثبت التوارث بين ولد الزنى ووالديه وأقربائه؟ وما أوجه الاتفاق والافتراق بين الفقه الإمامي والفقه الحنبلي في هذه المسألة؟ وقد اعتمدت الدراسة على المنهج الوصفي التحليلي، بالاستفادة من المصادر الفقهية والقانونية. تظهر النتائج أنّ الأصل في الفقه الإمامي هو نفي التوارث بين ولد الزنى ووالديه وأقربائه؛ ومن ثم، فلا تثبت بينهما علاقة الإرث؛ إذن، ففي حالة عدم وجود الوارث الشرعي، انتقل المال إلى الحاكم الشرعي أو بيت المال. ومع ذلك، فقد أشارت بعض المصادر الفقهية إلى حالات، يمكن فيها. عند الإقرار بالنسب أو عدم وجود معارض. بحث إمكان إلحاق النسب وما يترتب عليه من آثار، إلا أنّ هذا الاتجاه لا يمثل الرأي المشهور بين فقهاء الإمامية. أمّا في الفقه الحنبلي، فإنّ الرأي المشهور يقوم على عدم ثبوت التوارث بين ولد الزنى وأبيه البيولوجي، واقتصار انتسابه على أمه، وإن ذهب بعض فقهاء الحنابلة المتأخرين، في ظروف خاصة، إلى إمكان إلحاق نسبه بأبيه. وتبين أيضاً أنّ النظام القانوني الإيراني، بسبب تأثره بمبادئ الفقه الإمامي، لا يقرّ بالتوارث بين ولد الزنى ووالديه، وإن تمّ الاعتراف له ببعض الحقوق في مجالات ذات الصلة بالقانون المدني.

الكلمات المفتاحية: النسب غير الشرعي، الفقه الإمامي، الفقه الحنبلي، الإرث في الفقه الإسلامي

١. طالبة الماجستير في الفقه ومبادئ القانون الإسلامي، جامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران (الكاتبة المسؤولة)

azm.shakry6@gmail.com

٢. أستاذ مساعد في الفقه ومبادئ القانون الإسلامي، جامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران sm.aziz@hsu.ac.ir

٣. أستاذ مشارك في الفقه ومبادئ القانون الإسلامي، جامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران s.khatami@hsu.ac.ir

تأثیر نسب نامشروع بر ارث در فقه امامیه و حنبلی با بررسی ادله نص، قیاس و مصالح مرسله

اعظم شاکری^۱، سید محسن آذیز^۲، سید جواد خاتمی^۳

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۷]

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی تأثیر نسب نامشروع بر ارث در فقه امامیه و فقه حنبلی و بازتاب آن در نظام حقوقی ایران می‌پردازد. پرسش اصلی تحقیق این است که آیا فرزند حاصل از رابطه خارج از نکاح می‌تواند از والدین و خویشاوندان خود ارث ببرد؟ و دیدگاه‌های فقه امامیه و فقه حنبلی در این باره چه تفاوت‌ها و اشتراک‌هایی دارد؟ این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع فقهی و حقوقی انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد در فقه امامیه، اصل بر عدم توارث میان فرزند نامشروع و والدین و خویشاوندان آنان است؛ در نتیجه رابطه ارث میان آنان برقرار نمی‌شود. بنابراین در صورت فقدان وارث شرعی، اموال وی به حاکم شرع یا بیت‌المال منتقل می‌گردد. با این حال، در برخی منابع فقهی شرایطی مطرح شده است که در صورت اقرار به نسب یا نبود معارض، امکان طرح دیدگاه‌هایی درباره الحاق نسب و آثار آن مورد بحث قرار گرفته است، هرچند این دیدگاه در میان فقیهان امامیه نظر غالب به شمار نمی‌آید. در فقه حنبلی نیز دیدگاه مشهور بر عدم توارث میان فرزند نامشروع و پدر بیولوژیک استوار است و فرزند تنها به مادر منتسب دانسته می‌شود، هرچند برخی فقیهان متأخر در شرایط خاص امکان الحاق نسب به پدر را مطرح کرده‌اند. در نظام حقوقی ایران نیز با تأثیرپذیری از مبانی فقه امامیه، ارث بری فرزند نامشروع از والدین پذیرفته نشده است، هرچند در برخی حوزه‌های حقوق مدنی حقوقی برای او به رسمیت شناخته شده است.

کلیدواژه‌ها: نسب نامشروع، فقه امامیه و حنبلی، ارث در فقه اسلامی.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران (نویسنده مسئول)

azm.shakry6@gmail.com

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران sm.aziz@hsu.ac.ir

۳. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران s.khatami@hsu.ac.ir

طرح مسئله

«ارث» در نظام حقوقی اسلام یکی از اسباب انتقال قهری اموال است که بر دو پایه اصلی استوار است: سبب و نسب (حلی، ۱۳۸۷ هـ، ج ۴، ص ۱۷۰؛ مهدی زاده و همکاران، ۱۳۹۹ هـ.ش، ص ۶). سببیت ناشی از پیوند ازدواج، احکام روشنی دارد؛ اما «نسب» یا خویشاوندی خونی، به دلیل پیچیدگی هایش همواره محل بحث‌های دقیق فقهی بوده است. فقه اسلامی، نسب را که منشأ حقوق و تکالیف متعددی چون حضانت، ولایت و نفقه است، تنها در چارچوب شرعی معتبر می‌داند (نجفی، ۱۳۶۲ هـ.ش، ج ۴۱، ص ۳۹)؛ از این رو جایگاه فرزند حاصل از رابطه خارج از نکاح (نسب نامشروع)، به یکی از چالش برانگیزترین مسائل فقهی و حقوقی به‌ویژه در باب توارث تبدیل شده است.

چالش بنیادین در این مسئله، از تقابل میان دو دسته از ادله و مبانی قدرتمند سرچشمه می‌گیرد؛ از یک سو، نصوص صریح روایی که با قاطعیت، رابطه توارث میان فرزند نامشروع و والدین بیولوژیک او را نفی می‌کنند. حدیث متواتر و مشهور نبوی «الولد للفراش وللعاهر الحجر»، به مثابه یک قاعده بنیادین در فقه امامیه و حنبلی، ملاک الحاق فرزند را «فراش» یا همان بستر زناشویی شرعی قرار داده است و هر حقی را از زانی سلب می‌کند (کلینی، ۱۳۶۷ هـ.ش، ج ۷، ص ۱۶۳؛ ترمذی، ۱۳۹۵ هـ، ج ۴، ص ۴۳۴). این دیدگاه که موضع جمهور فقهای هر دو مذهب است (طوسی، ۱۴۰۹ هـ، ج ۴، ص ۱۳۳؛ ابن قدامه، [بی تا]، ج ۹، ص ۳۱۰)، با تأکید بر حفظ انساب و مقابله با بی بندوباری، هرگونه استدلال خلاف نص را فاقد اعتبار می‌داند.

از سوی دیگر، اصول کلی عدالت، مصلحت و استدلال‌های عقلایی مطرح می‌شود. این رویکرد با تمرکز بر وضعیت کودک که هیچ نقشی در شکل‌گیری رابطه نامشروع ندارد، این پرسش اخلاقی و حقوقی را پیش می‌کشد که آیا محرومیت کامل او از ارث، با مقاصد عالی شریعت مبنی بر حمایت از افراد بی‌گناه و تأمین مصالح آنها سازگار است؟ همین

نگرش موجب شده است برخی از فقیهان حنبلی مانند ابن تیمیه و ابن عثیمین، در شرایط خاصی (مانند نبود نزاع بر سر فرزند)، با استناد به ادله‌ای چون «مصلح مرسله» و «قیاس»، امکان الحاق نسب به زانی را مطرح کنند؛ دیدگاهی که زمینه اصلی مناقشه و اختلاف نظر در این باب را فراهم کرده است (سلیمان بن محمد اللهمید، [بی تا]، ج ۴، ص ۷۹۲).

با توجه به تقابل میان رویکردهای مبتنی بر نصوص شرعی و رویکردهای مبتنی بر مصلحت در مسئله ارث فرزند نامشروع، پرسش‌های زیر در این پژوهش مطرح می‌شود:

نخست: مبانی فقهی و ادله روایی هر یک از مذاهب امامیه و حنبلی درباره توارث یا عدم توارث فرزند نامشروع چیست؟ و این دو مذهب در این باره چه نقاط اشتراک و افتراقی دارند؟

دوم: استثنای مطرح شده در هر یک از دو مذهب، مانند برخی دیدگاه‌های خاص در فقه امامیه یا نظر غیرمشهور در میان فقهای حنبلی درباره الحاق نسب، تا چه اندازه از پشتوانه استدلالی برخوردار است؟

سوم: این دیدگاه‌های فقهی چه تأثیری بر تحلیل جایگاه حقوقی فرزند نامشروع در نظام حقوقی معاصر به ویژه حقوق ایران داشته است؟

بر این اساس، پژوهش حاضر در پی آن است که با تحلیل مبانی و استدلال‌های موجود، جایگاه نسب نامشروع در نظام ارث اسلامی و میزان تأثیر دیدگاه‌های مختلف فقهی بر تبیین این مسئله را روشن کند.

پیشینه تحقیق

درباره نسب نامشروع و آثار آن، پژوهش‌های متعددی انجام شده است که هر یک از زاویه‌ای به مسئله پرداخته‌اند. صالحی در مقاله «تحلیل مبانی نسب ولد الزنا از دیدگاه مذاهب اسلامی» (۱۴۰۲ ه.ش) به بررسی نظر مشهور هر مذهب می‌پردازد و نتیجه گرفته

است که ولد الزنا در همه احکام نسب با فرزند مشروع مشترک است، مگر در مسئله توارث که به دلیل نص خاص استثنا شده است. عبداللّهی و خاوران در مقاله «نسب فرزند نامشروع و آثار آن از منظر فقه و حقوق» (۱۳۹۶ ه.ش) صرفاً در فقه امامیه به نفی مطلق همه احکام نسب برای ولد الزنا حکم داده و ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی را مبنا قرار داده‌اند. در پژوهشی دیگر مهدی‌زاده و همکاران در مقاله «بررسی فقهی- حقوقی نسب نامشروع» (۱۳۹۹ ه.ش) نیز در فقه امامیه با نقد ادله عدم توارث، به این نتیجه رسیده‌اند که هیچ‌یک از ادله مذکور نافی نسب ولد الزنا نیست و او همه احکام اطفال مشروع (نظیر نفقه، حضانت، محرمیت، نکاح و...) را دارد و تنها ارث از او سلب شده است؛ همچنین رأی وحدت رویه ۶۱۷ را مؤید دیدگاه خود دانسته‌اند. پژوهش‌های پیشین یا تک‌مذهبی به مسئله پرداخته‌اند (امامیه محور) یا در صورت تطبیقی بودن، صرفاً به نظر مشهور بسنده کرده‌اند و ادله غیرمشهور و روایات معارض را بررسی نکرده‌اند. بنابراین پژوهش حاضر با هدف رفع این خلأ، ضمن تمرکز انحصاری بر مسئله ارث، به تحلیل ادله مشهور و غیرمشهور هر دو مذهب می‌پردازد، روایات معارض در فقه امامیه (چون روایات حنان بن سدید) و راه‌های جمع میان آنها را بررسی می‌کند و در نهایت تعامل این مبانی فقهی با نظام حقوقی ایران (ماده ۸۸۴ قانون مدنی و رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷) را تحلیل کرده است.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. نسب

در لسان العرب و صحاح اللغة آمده است: «نسب به معنای خویشاوندی است، و مفرد آنساب است» (ابن منظور، ۱۴۱۴ ه.ج، ۱، ص ۷۵۵؛ الجوهری، ۱۴۰۷ ه.ج، ۱، ص ۲۲۴). ابن سیده گفته است: نِسْبَة و نُسْبَة و نَسَب همگی به معنای خویشاوندی هستند و نیز

گفته شده است: این واژه به طور خاص در پدران/ تبار پدری به کار می‌رود؛ همچنین گفته شده است: نسبت مصدر انتساب است؛ و نسبت یعنی نام. در تهذیب آمده است: نسب گاهی به پدران مربوط می‌شود و گاهی به شهرها/ سرزمین‌ها نسبت داده می‌شود و گاهی نیز در پیشه و صنعت به کار می‌رود (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ، ج ۱، ص ۷۵۵).

نسب اصطلاح فقهی و حقوقی عبارت است از پیوند حاصل از تولد و زاد و ولد که یا از طریق اتصال یکی از دو شخص به دیگری (مانند پدر و پسر) رخ می‌دهد یا از طریق اتصال هر دو آنها به شخص ثالثی (جد مشترک)، به شرطی که این نسب بر اساس عرف (در جامعه) و به شیوه شرعی (یا آنچه در حکم شرعی است) صادق و پذیرفته شده باشد (نجفی، ۱۴۲۲ هـ، ج ۱، ص ۲۱۸؛ بروجردی عبده، ۱۳۹۹ هـ.ش، ص ۲۸۰).

بر این اساس در فقه امامیه تنها نسبی که از نکاح صحیح یا اموری که در حکم آن هستند پدید آمده باشد، منشأ آثار کامل حقوقی از جمله ارث خواهد بود.

این رابطه ممکن است به معنای عام، شامل تمامی خویشاوندان نسبی در خط مستقیم و جانبی باشد؛ یا به معنای خاص که ناظر به رابطه مستقیم پدر، مادر و فرزند است (صفایی و امامی، ۱۴۰۰ هـ.ش، ص ۳۵۰). با این حال، در نظام فقهی و حقوقی اسلام صرف وجود رابطه زیستی برای ایجاد همه آثار حقوقی کافی دانسته نمی‌شود و مشروعیت منشأ این پیوند در اعتبار آن نقش اساسی دارد.

در فقه حنبلی نیز مشروعیت، مبنای اعتبار نسب به شمار می‌رود. فقیهان این مذهب، نسب را رابطه‌ای می‌دانند که از راه‌های مورد تأیید شارع ثابت می‌شود و صرف اشتراک در نطفه برای ایجاد آثار حقوقی کافی نیست. ابن قدامه در المغنی، راه‌های اثبات نسب را فراش، اقرار و بیینه می‌داند و فراش را مهم‌ترین طریق الحاق طفل معرفی می‌کند (ابن قدامه،

[بی تا]، ج ۹، ص ۳۱۰ - ۳۱۲). بر این اساس، رابطه ناشی از زنا سبب شرعی معتبری برای ایجاد نسب و آثار آن از جمله ارث به شمار نمی آید و تنها نسبی که از طریق مشروع تحقق یافته باشد، دارای آثار حقوقی کامل خواهد بود.

۲-۱. قیاس

قیاس در لغت به معنای سنجیدن، اندازه گیری و مقایسه کردن میان دو چیز است و از ریشه «قاس یقیس» گرفته شده که دلالت بر سنجش و برابری میان دو امر دارد (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ، ج ۶، ص ۱۸۶). در کاربردهای عمومی نیز قیاس به معنای ارزیابی یک امر بر اساس امر دیگر و یافتن مشابهت میان آن دو به کار می رود. قیاس در اصطلاح اصول فقه به معنای الحاق فرع به اصل در حکم شرعی به سبب وجود علت مشترک میان آن دو است. به بیان دیگر، هرگاه در مورد مسئله ای نص صریحی در قرآن یا سنت وجود نداشته باشد، فقیه با شناسایی علت حکم در یک مسئله منصوص (اصل) و وجود همان علت در مسئله جدید (فرع)، حکم اصل را به فرع سرایت می دهد (خلاف، ۱۹۹۶ م، ص ۵۲). در این فرایند، چهار رکن اساسی برای قیاس ذکر می شود: اصل، فرع، حکم اصل و علت مشترک میان آن دو (خلاف، ۱۹۹۶ م، ص ۵۳).

قیاس در میان بسیاری از مذاهب فقهی اهل سنت از جمله مذهب حنبلی، یکی از ادله معتبر اجتهاد به شمار می آید و فقیهان این مذاهب در موارد فقدان نص صریح از آن برای استنباط احکام استفاده می کنند. در مقابل، در نظر فقیهان و اصولیان امامیه، قیاس به مثابه دلیل مستقل و به تنهایی مفید علم محسوب نمی شود؛ چون خود قیاس عهده دار وجود ملازمه بین حکم مقیس علیه و حکم مقیس نیست (مظفر، ۱۳۹۰ هـ. ش، ج ۲، ص ۳۲۷).

۱-۳. مصالح مرسله

مصلحت در لغت به معنای منفعت و آنچه موجب اصلاح امور می شود، به کار می رود و در برابر مفسده قرار می گیرد (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ، ج ۲، ص ۵۱۷). واژه «مرسله» نیز به معنای رها شده و بدون قید است؛ از این رو ترکیب «مصالح مرسله» به مصالحی اشاره دارد که نص خاصی درباره اعتبار یا عدم اعتبار آنها وارد نشده است. مصالح مرسله در اصطلاح اصول فقه به مصالحی گفته می شود که شارع برای آنها نص خاصی بیان نکرده است؛ با وجود این با مقاصد کلی شریعت سازگار هستند و توجه به آنها می تواند در تأمین منافع عمومی جامعه مؤثر باشد (خلاف، ۱۹۹۶ م، ص ۸۴). برخی فقیهان اهل سنت به ویژه در فقه مالکی و در مواردی نزد برخی فقیهان حنبلی، از مصالح مرسله به مثابه یکی از مبانی استنباط احکام در مسائل جدید استفاده کرده اند، مشروط بر آنکه با نصوص قطعی و اصول مسلم شریعت تعارض نداشته باشد (ابن قدامه، [بی تا]، ج ۱، ص ۹۱).

۲. انواع نسب و تفکیک آثار حقوقی

الف) نسب ناشی از نکاح (نسب مشروع): نسب ناشی از نکاح و به تعبیر دیگر نسب قانونی عبارت است از خویشاوندی طفل با پدر و مادری که در حین انعقاد نطفه بین آنان نکاح صحیح (اعم از دائم و منقطع) موجود بوده است (طاهری، [بی تا]، ج ۳، ص ۳۰۲).
ب) نسب ناشی از شبهه: نزدیکی به شبهه عبارت است از آنکه مردی یا زنی به اعتقاد وجود رابطه زوجیت نزدیکی کند و حال آنکه در واقع رابطه وجود نداشته باشد. نسب ناشی از شبهه در موردی حاصل می شود که بر اثر نزدیکی به شبهه بین زن و مرد، طفلی از آنها متولد شود (خویی، ۱۴۱۰ هـ، ج ۲، ص ۲۸۹).

ج) نسب نامشروع (زنا): عبارت است از نزدیکی زن و مردی که می دانند بین آنان رابطه زوجیت برقرار نیست؛ طفلی که از نزدیکی به زنا متولد شود، با آنکه نسب طبیعی و خونی با پدر و مادر خود دارد، قانون از نظر حفظ نظم عمومی نسب او را شناخته است (طاهری، [بی تا]، ج ۳، ص ۳۲۱-۳۲۲). موضوع اصلی پژوهش حاضر نیز همین مورد است و به اجماع فقیهان امامیه و جمهور فقیهان حنبلی، «نسب شرعی» محقق نمی شود. چالش اصلی و محل نزاع دقیقاً در همین نقطه است: آیا این «عدم تحقق نسب شرعی» به معنای نفی مطلق تمام آثار حقوقی از جمله ارث است یا می توان بر اساس ادله ای دیگر همچون قیاس یا مصلحت، برخی از آثار به ویژه ارث را برای او ثابت دانست؟ پاسخ به این پرسش، هسته اصلی این مقاله را تشکیل می دهد.

۳. وضعیت حقوقی فرزند نامشروع در نظام حقوقی ایران

نظام حقوقی ایران که بر مبانی فقه امامیه استوار است، در مواجهه با پدیده فرزند نامشروع، مسیری تکاملی را از انکار نسب به سمت پذیرش بخش عمده ای از حقوق مدنی طی کرده است. این تحول به ویژه در تقابل میان ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی و رأی وحدت رویه سال ۱۳۷۶ دیوان عالی کشور، به روشنی مشاهده می شود. در ادامه، ابعاد مختلف این وضعیت حقوقی شامل حقوق مدنی و مسئله توارث جداگانه بررسی می شود.

۳-۱. از انکار تا شناسایی: تحول در نسب عرفی

ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی به صراحت بیان می دارد: «طفل متولد از زنا، ملحق به زانی نمی شود». این ماده که انعکاس مستقیم دیدگاه مشهور فقهی است، برای سالیان متمادی

به مثابه مبنایی برای انکار هرگونه رابطه حقوقی میان فرزند نامشروع و پدر بیولوژیک او تفسیر می‌شد. نتیجه این تفسیر، سرگردانی کودکان بی‌شماری بود که از حقوق اولیه شهروندی مانند داشتن شناسنامه، نفقه و حضانت محروم می‌ماندند.

نقطه عطف این رویکرد، رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷ مورخ ۱۳۷۶/۰۳/۰۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور بود. این رأی با ارائه تفسیری نوآورانه و مصلحت‌محور، میان «نسب شرعی» و «نسب عرفی» تفکیک قائل شد. دیوان عالی کشور استدلال کرد که هرچند ماده ۱۱۶۷ الحاق «نسب شرعی» (که آثار کامل از جمله توارث را در پی دارد) را نفی می‌کند، اما به معنای انکار کامل رابطه خونی و طبیعی میان پدر و فرزند نیست. این «نسب عرفی» با اینکه موجب ارث نمی‌شود، تمام تکالیف مربوط به پدری از جمله الزام به اخذ شناسنامه، پرداخت نفقه و حق و تکلیف حضانت را برای پدر بیولوژیک ایجاد می‌کند. این رأی با اولویت دادن به مصلحت طفل، تحولی بنیادین در وضعیت حقوقی این کودکان ایجاد کرد و راه را برای شناسایی حقوق مدنی آنها هموار نمود (دیوان عالی کشور، ۱۳۷۶ ه.ش).

۲-۳. حقوق و تکالیف مدنی (به جز ارث)

در پرتو رأی وحدت رویه پیش‌گفته و قوانین موجود، امروزه فرزند نامشروع از تمام حقوق و تکالیف یک فرزند مشروع به استثنای ارث برخوردار است. مهم‌ترین این حقوق عبارت‌اند از:

الف) تکلیف به اخذ شناسنامه: مطابق ماده ۱۶ قانون ثبت احوال، اعلام ولادت و اخذ شناسنامه در وهله اول بر عهده پدر است. با توجه به رأی وحدت رویه که زانی را «پدر عرفی» طفل می‌شناسد، این تکلیف متوجه او نیز خواهد بود. در صورت امتناع پدر، مادر می‌تواند به استناد رابطه زوجیت (حتی موقت و ثبت نشده) یا با اثبات نسب در

دادگاه، برای اخذ شناسنامه با نام پدر اقدام کند. در غیر این صورت، شناسنامه با نام خانوادگی مادر صادر خواهد شد (درویش زاده، ۱۳۹۹ ه.ش).

ب) حضانت: ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی بدون تفکیک میان فرزند مشروع و نامشروع، بیان می‌دارد که برای حضانت طفلی که ابویین او جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند، مادر تا هفت سالگی اولویت دارد و پس از آن حضانت با پدر است. کاربرد واژه عام «طفل» در این ماده، این حق و تکلیف را به فرزندان نامشروع نیز تسری می‌دهد. بنابراین تمام قواعد مربوط به حضانت از جمله سپردن آن به پدر پس از هفت سالگی و تصمیم‌گیری دادگاه بر اساس مصلحت طفل در صورت اختلاف، در مورد این کودکان نیز لازم‌الاجراست (صفایی و امامی، ۱۴۰۰ ه.ش، ص ۳۵۱).

ج) نفقه: تکلیف به پرداخت نفقه یکی دیگر از آثار مهم شناسایی نسب عرفی است. مطابق مواد ۱۱۹۹ و ۱۲۰۴ قانون مدنی، پرداخت نفقه فرزند بر عهده پدر است. این حکم نیز به دلیل عمومیت خود و با استناد به رأی وحدت رویه، شامل فرزند نامشروع می‌شود و پدر بیولوژیک ملزم به تأمین مخارج زندگی اوست.

۳-۳. منع توارث و جایگاه «اقوام» در ماده ۸۸۴

با وجود تحول گسترده در شناسایی حقوق مدنی، نظام حقوقی ایران در مسئله ارث همچنان به طور کامل به مبانی فقهی مشهور پایبند مانده است. اینجاست که بحث «اقوام و نزدیکان» که در نقد استاد به آن اشاره شده بود، به صورت دقیق و قانونی مطرح می‌شود. ماده ۸۸۴ قانون مدنی با صراحتی قاطع تکلیف این موضوع را مشخص کرده است: «ولد الزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی‌برد...»؛ این ماده به روشنی بیان می‌دارد که مانع ارث، یک رابطه دوطرفه و گسترده است؛ یعنی:

الف) فرزند نامشروع از والدین بیولوژیک خود ارث نمی برد؛

ب) والدین بیولوژیک نیز از فرزند نامشروع خود ارث نمی برند؛

ج) این ممنوعیت به اقوام نیز تسری پیدا می کند؛ یعنی فرزند نامشروع از پدر بزرگ، مادر بزرگ، عمو، عمه، دایی، خاله و سایر خویشاوندان نسبی والدین خود ارث نمی برد و بالعکس.

رای وحدت رویه سال ۱۳۷۶ نیز آگاهانه به این حوزه ورود نکرد و مرز میان حقوق مدنی و ارث را حفظ نمود. بخش دوم ماده ۸۸۴، تنها استثنای موجود را بیان می کند که مربوط به حالتی است که رابطه برای یکی از طرفین، زنا محسوب نشود (مانند وطی به شبهه یا اکراه)؛ در این صورت، توارث تنها میان فرزند و آن والد و اقوام همان والد برقرار خواهد بود.

۳-۴. میراث فرزند نامشروع بدون وارث و جایگاه حاکم شرع

حال که مشخص شد والدین بیولوژیک و اقوامشان از فرزند نامشروع ارث نمی برند، این پرسش مطرح می شود که اگر خود این فرزند فوت کند و هیچ وارث شرعی (مانند همسر یا فرزندان مشروع خودش) نداشته باشد، تکلیف اموال او چیست؟ اینجاست که نکته دوم مورد اشاره، یعنی نقش حاکم اسلامی (که امروزه در مقام ولی فقیه، یعنی مقام معظم رهبری تجلی می یابد)، به صورت دقیق فقهی و حقوقی مطرح می شود.

بر اساس قاعده فقهی مشهور «الارث لمن لا وارث له: ارث برای کسی است که وارثی ندارد»، در نظام حقوقی اسلام، اموال شخصی که بدون وارث از دنیا می رود، به حاکم شرع یا همان امام تعلق می گیرد. این قاعده در ماده ۸۶۶ قانون مدنی ایران نیز بازتاب یافته است. از آنجاکه فرزند نامشروع از داشتن ورثه در طبقات اول و دوم (یعنی والدین و اجداد و برادران

و خواهران بیولوژیک) محروم است، احتمال اینکه او «بلاوارث» فوت کند، بسیار بیشتر از سایر افراد است. در چنین صورتی، مطابق با موازین فقهی و قانونی، ترکه و اموال او به بیت‌المال سپرده می‌شود که تحت اختیار حاکم اسلامی قرار دارد (طوسی، ۱۴۰۰هـ، ج ۴، ص ۱۳۳؛ حلی، ۱۳۸۷هـ.ش، ج ۵، ص ۶۶). گفتنی است که این حکم مربوط به ترکه (ارث) است و نباید آن را با بحث دیه که موضوعی متفاوت در حقوق کیفری است، اشتباه گرفت.

۴. حکم نسب نامشروع بر ارث در فقه امامیه

در فقه امامیه، مسئله توارث فرزند نامشروع از احکام قاطع و مورد اجماع (یا دست‌کم شهرت قریب به اجماع) است که بر پایه نصوص روایی صریح و متعدد بنا شده است. رویکرد فقیهان امامیه در این باب، تأکید بر تفکیک کامل میان رابطه بیولوژیک و نسب شرعی است که آثار حقوقی از جمله ارث تنها بر قسم دوم مترتب می‌شود.

۴-۱. دیدگاه مشهور: منع قطعی توارث

موضع غالب و مشهور در فقه امامیه، منع کامل و دوطرفه توارث میان فرزند حاصل از زنا و والدین بیولوژیک و اقوام آنهاست؛ بنابراین نه ولد الزنا از زانی و زانیه و خویشاوندان آنها ارث می‌برد و نه آنها از او. این حکم چنان در میان فقیهان یقینی است که یکی از ضروریات مذهب در باب ارث شناخته می‌شود. شیخ طوسی در کتاب المبسوط به صراحت بیان می‌دارد: «فرزند زنا نزد ما (امامیه) ارث نمی‌برد و از او ارث برده نمی‌شود و مال او در صورتی که وراثتی (مانند همسر یا فرزند مشروع خودش) نداشته باشد، به امام (حاکم شرع) می‌رسد» (طوسی، ۱۳۸۷هـ، ج ۴، ص ۱۳۳). این نظر را صاحب جواهر و سایر فقهای امامیه با قاطعیت

تأیید و تثبیت کرده‌اند و مبنای ماده ۸۸۴ قانون مدنی قرار گرفته است (حلی، ۱۳۷۴ ه.ش، ج ۵، ص ۶۶؛ صاحب حدائق، ۱۴۰۵ ه.ش، ج ۲۳، ص ۳۱۱؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ ه.ش، ج ۷، ص ۱۲۴؛ مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ ه.ش، ج ۱، ص ۲۷۶).

۴-۱-۱. ادله روایی دیدگاه مشهور

مستند اصلی این حکم، روایاتی است که با صراحت کامل نفی‌کننده هرگونه رابطه توارث هستند. دو مورد از مهم‌ترین این روایات عبارت‌اند از:

الف) صحیح حلی: این روایت که از نظر سند، صحیح و معتبر است، یکی از استوارترین ادله در این باب محسوب می‌شود. (مجلسی، ۱۴۰۶ ه.ش، ج ۱۳، ص ۴۰۷).
امام صادق (ع) می‌فرماید: «هر مردی که با کنیز مردم به حرام هم‌بستر شود، سپس او را بخرد و ادعای فرزندش را کند، آن فرزند چیزی از او به ارث نمی‌برد؛ زیرا رسول خدا (ص) فرمود: "فرزند از آن بستر (ازدواج) است و برای زناکار، سنگ (محرومیت) است" (الولد للفراش وللعاهر الحجر). و فرزند زنا ارث نمی‌برد، مگر مردی که فرزند کنیز خود را ادعا کند...» (کلینی، ۱۳۶۷ ه.ش، ج ۷، ص ۱۶۳).

این روایت از چند جهت حائز اهمیت است: اول: با عبارت «لا یورث منه شیء» چیزی از او به ارث نمی‌برد، به طور مطلق حکم به عدم توارث کرده است. دوم: این حکم را مستند به قاعده نبوی «الولد للفراش» می‌کند که نشان می‌دهد مبنای ارث، فراش و نکاح شرعی است، نه صرف انعقاد نطفه. سوم: استثنای مذکور در روایت (ادعای فرزند از کنیز خود) نیز مربوط به بحث «تحلیل امه» و قواعد خاص باب ملکیت کنیزان است و ارتباطی به بحث زنا با زن آزاد ندارد.

ب) محمد بن الحسن الاشعری: این روایت موثق و مورد اعتماد است (سند، ۱۴۳۲هـ، ج ۲، ص ۵۶ - ۵۷). در این روایت گفته شده است: «یکی از اصحاب ما به امام جواد (ع) نامه نوشت ... درباره مردی که با زنی زنا کرد، سپس پس از حاملگی او را به عقد خود درآورد و آن زن پسری آورد که شبیه‌ترین مخلوقات به آن مرد بود. امام (ع) با خط و مهر خود نوشتند: این فرزند، فرزند زنا (لغیة) است و ارث نمی‌برد» (کلینی، ۱۳۶۷هـ.ش، ج ۷، ص ۱۶۳).

اهمیت روایت در این است که تمام شرایط عاطفی و عرفی برای الحاق فرزند را فراهم می‌بیند (ازدواج بعدی والدین و شباهت ظاهری شدید)؛ اما امام (ع) با قاطعیت تمام، این عوامل را در حکم شرعی ارث بی‌تأثیر می‌داند و حکم به عدم توارث می‌دهند. این روایت نشان می‌دهد که از منظر فقه امامیه، زنا یک «سبب باطل» است که هیچ عمل حقوقی بعدی (مانند ازدواج) نمی‌تواند ماهیت آن و آثارش را در باب توارث تغییر دهد. در مجموع روایات مشهور فقهای امامیه بیان‌کننده آن است که نسب و ارث تنها در صورت وجود رابطه مشروع (نکاح) معتبر است و زنا هیچ اثری در توارث ندارد.

۴-۱-۲. بررسی روایات معارض و موارد استثنائی

در مقابل این روایات قاطع، دو روایت از حنان بن سدید وجود دارد که در ظاهر با حکم مشهور در تعارض هستند و قائل به ارث بردن فرزند نامشروع در شرایط خاص شده‌اند (کلینی، ۱۳۶۷هـ.ش، ج ۷، ص ۱۶۴). در یک روایت، مردی که از زن نصرانی صاحب فرزند نامشروع شده و به او اقرار کرده و وارث دیگری ندارد، امام حکم به ارث بردن فرزند می‌دهند. در روایت دیگر نیز در مورد مشابهی میان مرد مسلمان و زن یهودی و مرد نصرانی و زن

مسلمان، حکم به توارث شده است (کلینی، ۱۳۶۷ هـ.ش، ج ۷، ص ۱۸۴). این دو روایت به ظاهر متعارض را فقیهان امامیه بررسی کرده‌اند و برای جمع میان آنها و روایات مشهور، راه حل‌های مختلفی ارائه شده است که به شرح ذیل است:

الف) حمل بر تقیه: مشهورترین و مقبول‌ترین راه حل این است که این دو روایت در شرایط «تقیه» صادر شده‌اند. از آنجاکه حکم به توارث ولد الزنا، مطابق با نظر رایج در میان فقیهان اهل سنت آن زمان بوده است، امام (ع) برای حفظ جان راوی یا مصالح دیگر، حکمی مطابق با دیدگاه آنان صادر کرده‌اند. این راه حل با توجه به وجود قراین متعدد تقیه در دوران امامت امام صادق (ع)، بسیار محتمل به نظر می‌رسد.

ب) حمل بر حکم ولایی حاکم: برخی فقیهان معتقدند این روایات در مقام بیان یک حکم اولی شرعی نیستند، بلکه ناظر به «حکم ولایی» امام یا حاکم شرع هستند؛ یعنی در شرایطی که فرزند وارث دیگری ندارد و در معرض فقر و هلاکت است، بر امام مستحب یا جایز است که از باب ولایت و برای تأمین مصلحت او، اموال پدر را به او بدهد؛ این بخشش از باب ارث حقوقی نیست، بلکه اقدامی حمایتی از سوی حاکم است.

ج) طرح و اعراض اصحاب: راهکار دیگر «اعراض اصحاب» از این دو روایت است؛ بدین معنا که با وجود این روایات، فقیهان بزرگ امامیه در طول تاریخ به آنها عمل نکرده‌اند و از آنها رویگردان بوده‌اند. این اعراض، خود کاشف از ضعف درونی این روایات یا وجود یک مانع قطعی برای عمل به آنهاست و از اعتبارشان می‌کاهد.

بنابراین فقیهان امامیه با به کارگیری این روش‌های اصولی، تعارض ظاهری را حل کرده‌اند و بر استحکام دیدگاه مشهور مبنی بر عدم توارث، صحه گذاشته‌اند.

۵. تقابل نص و مصلحت در فقه حنبلی

فقه حنبلی در مسئله ارث فرزند نامشروع، صحنه مناقشه فقهی و قابل تأمل میان دو رویکرد است: رویکرد اکثریت قاطع فقیهان که بر نص گرایی و تبعیت از ظاهر روایات تأکید دارند؛ رویکرد اقلیت اما تأثیرگذاری که با تکیه بر ادله ای چون قیاس و مصالح مرسله، به دنبال ارائه راهکاری متفاوت هستند. تحلیل این دو دیدگاه به خوبی نشان دهنده تقابل میان ظاهر نص و مقاصد شریعت در این مذهب است.

۱-۵. دیدگاه جمهور حنابله: تأکید بر نص و نفی قاطع توارث

دیدگاه مشهور و غالب در مذهب حنبلی بر منع کامل توارث میان فرزند نامشروع و پدر بیولوژیک (زانی) و اقوام او استوار است (البهوتی، [بی تا]، ج ۴، ص ۴۱۷؛ الحجاوی، [بی تا]، ج ۳، ص ۸۵؛ العاصمی الحنبلی، ۱۳۹۷ هـ، ج ۶، ص ۱۰۵؛ الزرکشی، ۱۹۹۳ م، ج ۴، ص ۵۱۶؛ الرحیبانی، ۱۹۹۴ م، ج ۴، ص ۵۵۰؛ ابن مفلح، ۲۰۰۳ م، ج ۹، ص ۲۲۵). ابن قدامه - فقیه بزرگ حنبلی - این نظر را به جمهور علما نسبت می دهد و بیان می کند که فرزند زنا تنها به مادرش منتسب می شود و از او ارث می برد؛ اما هیچ نسب شرعی با زانی ندارد (ابن قدامه، بی تا، ج ۶، ص ۲۸۰؛ مستند اصلی این دیدگاه، ادله روایی صریح و قاطعی است که از نظر جمهور، هیچ مجالی برای اجتهاد باقی نمی گذارد. دلیل اول و بنیادین، عمومیت حدیث «الولد للفراش و للعاهر الحجر» است. از منظر جمهور حنابله، این حدیث یک نص مطلق و تخصیص ناپذیر است که نسب را منحصر در «فراش» (رابطه زوجیت مشروع) قرار می دهد و برای «عاهر» (زناکار) چیزی جز «حجر» یعنی حرمان و ناامیدی کامل باقی نگذاشته است (ترمذی، ۱۳۹۵ هـ، ج ۴، ص ۴۳۴). افزون بر این، روایات خاص دیگری نیز مستقیم توارث

رانفی می‌کنند؛ از جمله حدیث عمرو بن شعیب که پیامبر (ص) فرمودند: «فرزند حاصل [از زنا]، فرزند زنا است؛ نه ارث می‌برد و نه از او ارث می‌برند» (شوکانی، ۱۴۱۳ هـ، ج ۶، ص ۸۰). این نصوص از دیدگاه جمهور چنان روشن و مطلق هستند که هرگونه استدلال مبتنی بر قیاس یا مصلحت در برابر آنها، مصداق «اجتهاد در مقابل نص» و فاقد اعتبار است.

الف) عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «لَا مُسَاعَاةَ فِي الْإِسْلَامِ، مَنْ سَاعَى فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَدْ لَحَقْتُهُ بِعَصْبَتِهِ وَمَنْ ادَّعَى وَلَدًا مِنْ غَيْرِ رِشْدَةٍ فَلَا يَرِثُ وَلَا يُورَثُ» رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ: از ابن عباس روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: در اسلام مساعاتی [تبعی نژادی یا تعصب قبیله‌ای] نیست؛ هر کس در دوران جاهلیت [پیش از اسلام] مساعاتی [تعصبات قبیله‌ای] داشته، من او را به عصبت [خویشاوندی طبیعی] خودش ملحق کردم و دیگر تبعیض جاهلی معنی ندارد. و هر کس فرزندی را بدون رابطه شرعی [از غیر پدر قانونی] منتسب کند، نه ارث می‌برد و نه به او ارث می‌رسد» (شوکانی، ۱۴۱۳ هـ، ج ۶، ص ۸۰). این حدیث را احمد و ابوداود روایت کرده‌اند. روایت نشان می‌دهد که اولاً اسلام روابط قبیله‌گرایانه جاهلی را لغو کرده است؛ ثانیاً فرزندخواندگی بدون رابطه شرعی باعث ارث‌بری نمی‌شود.

ب) عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: «أَيُّمَا رَجُلٍ عَاهَرَ بِحُرَّةٍ أَوْ أَمَةٍ فَالْوَلَدُ وَلَدُ زَنَّا لَا يَرِثُ وَلَا يُورَثُ» رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ: و از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش (عبدالله عمرو بن عاص) روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر مردی که با زن آزاد یا کنیزی زنا کند، فرزند حاصل، فرزند زناست؛ نه ارث می‌برد و نه از او ارث می‌برند» (شوکانی، ۱۴۱۳ هـ، ج ۶، ص ۸۰). این حدیث را ترمذی روایت کرده است.

(ج) «قال إسحاق بن منصور: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ قَالَ: حَدَّثَنَا هَشِيمٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَغِيرَةُ، عَنْ (شَبَاكٍ) عَنْ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَرْثُ وَلَدُ الزَّانَةِ، لَا يَرْثُ مَنْ لَمْ يَقُمْ عَلَى أَبِيهِ حَدٍّ، وَلَا عَلَى مَنْ لَمْ يَمْلِكْ أُمُّهُ بَشَاءً وَلَا نِكَاحًا قُلْتُ: مَا تَقُولُ أَنْتَ؟ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ-: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»؛ اسحاق ابن منصور روایت کرده است که گفت اسحاق برای ما حدیث کرد که گفت احمد به ما خبر داد که گفت: هشیم برای ما حدیث کرد که گفت مغیر از شباک از ابراهیم نقل کرده که گفت: فرزند زنا ارث نمی برد؛ کسی که حد زنا بر پدرش ثابت نشده ارث نمی برد؛ همچنین از کسی که مادرش را نه با خرید و نه با ازدواج در اختیار نداشته است. من [اسحاق] گفتم: نظر تو چیست؟ او گفت: پیامبر اکرم (ص) فرمودند: فرزند متعلق به صاحب بستر [همسر] است و برای زناکار [عاهر] جز سنگسار [محرومیت] نیست» (احمد بن حنبل، ۱۴۳۰هـ، ج ۱۰، ص ۱۳۸).

(د) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَنْمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ خَارِجَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطَبَ عَلَى نَاقَتِهِ وَأَنَا تَحْتَ جَرَانِهَا وَهِيَ تَقْضَعُ بِجَرَّتِهَا، وَإِنَّ لُعَابَهَا يَسِيلُ بَيْنَ كَتَفَيَّ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، وَلَا وَصِيَّةَ لَوَارِثٍ، وَالْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ، وَمَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ رَغْبَةً عَنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا» وَسَمِعْتُ أَحْمَدَ بْنَ الْحَسَنِ يَقُولُ: قَالَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ: لَا أَبَالِي بِحَدِيثِ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ. وَسَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ فَوَثَّقَهُ وَقَالَ: إِنَّمَا يَتَكَلَّمُ فِيهِ ابْنُ عَوْنٍ، ثُمَّ رَوَى ابْنُ عَوْنٍ، عَنْ هِلَالِ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ، عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ: قُتَيْبَةُ بَرَأَ مَا رَوَيْتُ كَرْدَ

که گفت: ابوعوانه از قتاده، از شهر بن حوشب از عبدالرحمن ابن غنم، از عمرو بن خارجه روایت کرد که پیامبر خدا (ص) بر روی شتر خود خطبه خواند در حالی که من زیر گردن شتر بودم و شتر با دهانش [علف] می جوید و بزاقش بین شانه‌هایم جاری بود. پس شنیدم که پیامبر فرمود: ”خداوند به هر صاحب حقی، حقش را داده است. برای وارث وصیتی نیست [یعنی وصیت به نفع وارث جایز نیست]. فرزند متعلق به صاحب بستر است [یعنی از آن شوهر است] و برای زناکار [عاهر] جز سنگسار [رجم و عذاب] نیست. و هر کس به غیر پدر خود منتسب شود یا به غیر مولای خود [آقا و سرپرست خود] نسبت دهد، در حالی که از او روی گردان باشد، پس لعنت خدا بر او باد. خداوند هیچ‌گونه عمل صالح یا بدل [کفاره] را از او نمی‌پذیرد.“ و من [راوی] شنیدم که احمد بن حسن گفت: احمد ابن حنبل [امام حنبله] گفت: ”من به حدیث شهر بن حوشب اعتنایی نمی‌کنم.“ و من از محمد بن اسماعیل [بخاری] درباره شهر بن حوشب پرسیدم و او، او را توثیق کرد و قابل اعتماد دانست و گفت: ”تنها ابن عون درباره او سخن گفته و نقد کرده است. سپس ابن عون از هلال بن ابی‌زینب از شهر بن حوشب روایت کرد.“ (ترمذی، ۱۳۹۵هـ، ج ۴، ص ۴۳۴). این روایت در منابع اهل سنت با وجود اختلاف درباره یک راوی (شهر بن حوشب) صحیح محسوب می‌شود؛ اما با تأیید ائمه حدیث، قابل قبول است. مضمون آن با قرآن و سنت سازگار است.

پس از تبیین روایات پیش‌گفته آشکار شد که جمهور حنبله با استناد به حدیث نبوی، ارث بری فرزند نامشروع را به طور مطلق رد می‌کنند؛ همچنین نسب تنها از راه فراش (ازدواج مشروع) ثابت می‌شود و فرزند نامشروع از هیچ‌یک از والدین و اقوام خود ارث نمی‌برد.

۵-۲. دیدگاه غیرمشهور حنابله

در مقابل دیدگاه جمهور، نظر دیگری از سوی برخی فقیهان مانند ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم الجوزیه مطرح شده است. مبنای این نظر آن است که اگر زن زانیه، شوهردار نباشد (یعنی فراشی در کار نباشد) و بر سر الحاق نسب طفل، هیچ گونه نزاعی وجود نداشته باشد، اگر زانی به فرزند اقرار کند، نسب طفل به او ملحق می شود؛ در نتیجه از یکدیگر ارث می برند (سلیمان بن محمد اللهمید، [بی تا]، ج ۴، ص ۷۹۲). ادله این دیدگاه که نشان دهنده رویکردی مصلحت محور است، به شرح زیر است:

الف) تخصیص حدیث «الولد للفراش»: این مهم ترین استدلال این گروه است. آنها معتقدند شأن صدور و زمینه طرح حدیث، وجود نزاع میان صاحب فراش (شوهر) و زانی بوده است. بنابراین قاعده «للعاهر الحجر» تنها برای حل این تعارض و به نفع صاحب فراش وضع شده است؛ اما اگر اصلاً فراشی در کار نباشد و نزاعی هم وجود نداشته باشد، موضوع حدیث منتفی است و نمی توان به عموم آن استناد کرد. در این حالت، مانعی برای الحاق فرزند به پدر بیولوژیکش که تنها مدعی اوست، وجود ندارد.

ب) استدلال به «مصلح مرسله» و حفظ نسب: ابن تیمیه استدلال می کند رها کردن کودکی که پدرش مشخص است به حال خود، مفسده بزرگی از جمله ضایع شدن، انحراف و محرومیت از هویت را در پی دارد؛ در حالی که الحاق او به پدری که به او اقرار کرده است، موجب مصلحت عظیم حفظ نسب (که از مقاصد پنج گانه شریعت است)، تربیت کودک و جلوگیری از فساد می شود. از نظر او، عمل به این مصلحت قطعی بر تمسک به عموم یک حدیث که در مورد دیگری وارد شده است، اولویت دارد.

ج) استدلال به «قیاس»: ابن قیم قیاس را در این بحث مطرح می‌کند: به اجماع فقها، فرزند نامشروع به مادرش ملحق می‌شود و از او ارث می‌برد. اصل در اینجا، رابطه مادر و فرزندی است؛ حکم، ثبوت نسب و ارث است؛ و علت، ولادت و رابطه خونی قطعی است؛ علتی که به یکسانی در رابطه فرزند با پدر بیولوژیک نیز وجود دارد. پس با قیاس در صورت نبود مانع شرعی (یعنی فراش)، باید حکم ارث برای پدر نیز ثابت شود. جمهور فقیهان این قیاس را به دلیل وجود نص مخالف، «قیاس مع الفارق» و باطل می‌دانند.

د) استناد به داستان جریح عابد: این گروه به سخن گفتن نوزاد در داستان جریح استناد می‌کنند که زانی (چوپان) را «پدر» خود معرفی کرد؛ اما جمهور فقیهان در پاسخ می‌گویند این یک معجزه (کرامت) برای اثبات بی‌گناهی جریح بوده است و نمی‌توان از یک امر خارق‌العاده، حکم تشریعی عامی برای اثبات نسب استخراج کرد. این دیدگاه به دلیل مخالفت آشکار با نص صریح حدیث و اجماع فقها، در میان علمای حنبلی مقبولیت نیافته است و نظر غالب همچنان بر عدم ارث‌بری ولد الزنا باقی مانده است. استناد به قیاس و مصلحت در این مسئله در برابر نص و اجماع، اعتبار کافی ندارد و نمی‌تواند حکم صریح شرعی را تغییر دهد.

۶. بررسی تطبیقی فقه امامیه و حنبلی در مسئله ارث ولد الزنا

پس از تبیین دیدگاه‌های دو مذهب امامیه و حنبلی در مسئله نسب نامشروع و آثار آن بر ارث، به مقایسه تطبیقی میان آن دو می‌پردازیم. هر دو مذهب در حکم نهایی یعنی عدم توارث ولد الزنا از والدین و اقوام اشتراک نظر دارند؛ اما مبانی استدلال و روش‌شناسی فقهی آنان در این مسئله تفاوت‌هایی دارد که در ادامه به تبیین آن می‌پردازیم.

الف) اشتراکات دو مذهب در اصل حکم: فقهای امامیه و جمهور فقهای حنبلی، قاعده نبوی «الولد للفراش وللعاهر الحجر» را مستند اصلی خویش قرار داده‌اند. «فراش» یعنی رابطه زوجیت شرعی و طریق اثبات نسب و ترتب آثار آن از جمله ارث است و «عاهر» یعنی زناکار. بنابراین ولد الزنا نه از پدر و مادر خود ارث می‌برد و نه آنان از او ارث می‌برند. همچنین در هر دو مذهب، در فرضی که ولد الزنا وارث دیگری (نظیر همسر یا فرزند مشروع خود) نداشته باشد، اموال وی به حاکم شرع یا بیت المال منتقل می‌گردد.

ب) تفاوت دو مذهب در روش شناسی فقهی: قیاس و مصالح مرسله، مهم‌ترین محور اختلاف میان دو مذهب در این مسئله به شمار می‌رود. فقیهان امامیه قیاس را به هیچ‌روی دلیل شرعی نمی‌دانند و مصالح مرسله را نیز در برابر نص معتبر نمی‌شمرند؛ از این رو حتی در فرضی که فراشی در کار نباشد و نزاعی نیز وجود نداشته باشد، راهی برای اثبات توارث از طریق این ادله ندارند. اما در فقه حنبلی، برخی فقیهان متأخر مانند ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه با استناد به همین دو اصل، در مواردی که اصلاً فراشی نباشد و زانیه شوهردار نباشد و همچنین بر سر الحاق طفل نزاعی در میان نباشد، الحاق نسب به پدر و در نتیجه توارث را جایز شمرده‌اند. اما جمهور حنابله این دیدگاه را نپذیرفته‌اند و معتقدند وجود نص صریح - هرچند در خصوص فرض خاصی صادر شده باشد - راه را بر هرگونه قیاس و مصلحت‌اندیشی می‌بندد. به عبارت دیگر، در فقه امامیه اساساً قیاس و مصالح مرسله جایگاهی در برابر نص ندارند؛ در حالی که در فقه حنبلی، با وجود غلبه رویکرد نص‌گرایانه، دست‌کم بستر نظری برای طرح چنین دیدگاه‌هایی فراهم شده است.

ج) تفاوت در مواجهه با روایات معارض: در فقه امامیه روایاتی از حنان بن سدید وارد شده است که به ظاهر دلالت بر توارث ولد الزنا در شرایط خاص دارد. فقیهان امامیه این روایات

را به تقیه، حکم ولایی یا اعراض اصحاب حمل کرده‌اند و از این راه در پی حل تعارض ظاهری حدیث برآمده‌اند؛ اما در فقه حنبلی، روایات معارض به این شکل مطرح نیست و بحث اصلی بر سر کاربرد قیاس و مصلحت در برابر نص است، نه حمل روایات بر تقیه. (د) تأثیر بر نظام حقوقی ایران: نظام حقوقی ایران که برگرفته از فقه امامیه است، در ماده ۸۸۴ قانون مدنی به عدم توارث ولد الزنا حکم می‌کند و هیچ استثنایی بر آن وارد نکرده است؛ اما رأی وحدت رویه سال ۱۳۷۶ دیوان عالی کشور، با تفکیک میان «نسب شرعی» و «نسب عرفی»، راهی نو گشوده است: از یک سو حکم فقهی عدم توارث را محفوظ می‌دارد و از سوی دیگر با الزام پدر بیولوژیک به اخذ شناسنامه، پرداخت نفقه و حضانت، حقوق مدنی فرزند نامشروع را به رسمیت شناخته است. این رویکرد دوگانه در نظام حقوقی ایران، اگرچه از مبانی فقه امامیه پیروی می‌کند، اما در بخش حقوق مدنی نوعی مصلحت‌اندیشی را دنبال می‌کند که از جهاتی شبیه به روح دیدگاه غیرمشهور حنبلی است، هرچند مبانی آن متفاوت و مبتنی بر قواعد عمومی حقوقی می‌باشد.

نتیجه

این پژوهش با هدف تحلیل تطبیقی تأثیر نسب نامشروع بر ارث در فقه امامیه و حنبلی و نظام حقوقی ایران، به بررسی تقابل بنیادین میان نصوص صریح شرعی و استدلال‌های مبتنی بر قیاس و مصالح مرسله پرداخت. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که با وجود مباحث عقلی و مصلحت‌اندیشانه به ویژه در دیدگاه غیرمشهور حنابله، هر دو مکتب فقهی در نهایت به موضعی واحد مبنی بر نفی توارث می‌رسند. این موضع در نظام حقوقی ایران نیز در ماده ۸۸۴ قانون مدنی به قانون تبدیل شده است. بررسی تطبیقی نشان داد که هر دو مکتب فقهی امامیه و حنبلی، موضع خود را بر پایه حدیث متواتر نبوی «الولد للفراش وللعاهر الحجر» بنانهادند. این حدیث

به مثابه یک نص محوری، اصل «فراش» یا همان رابطه زوجیت مشروع را تنها راه انحصاری برای اثبات نسب شرعی و ترتب آثار کامل آن از جمله توارث معرفی می‌کند. این اصل در فقه امامیه با روایات معتبر دیگری تقویت و به دیدگاه اجماعی تبدیل شده است. در فقه حنبلی نیز جمهور فقیهان با تأکید بر همین نصوص، هرگونه انحراف از این اصل را ناپذیرفتنی دانسته‌اند. تفاوت اصلی دو مذهب نه در اصل حکم، بلکه در روش شناسی فقهی و شیوه مواجهه با موارد خاص است. بزرگ‌ترین نقطه افتراق، جایگاه قیاس و مصالح مرسله است. در فقه امامیه با وجود نصوص صریح، اصولاً مجالی برای کاربرد این دو منبع برای اثبات ارث وجود ندارد و اجتهاد در برابر نص مردود است؛ اما در فقه حنبلی، یک جریان فکری قوی (هرچند در اقلیت) وجود دارد که این دو دلیل را مبنای استنباط حکمی متفاوت در موارد سکوت نص (نبود فراش) قرار می‌دهد. افزون بر این، ماهیت استثنائات نیز متفاوت است. در نهایت این پژوهش نشان می‌دهد که با وجود دیدگاه اقلیت قابل تأمل در فقه حنبلی که مبتنی بر مصلحت‌گرایی است، موضع نهایی و غالب هر دو مذهب امامیه و حنبلی بر پایه نص‌گرایی استوار است و به عدم توارث فرزند نامشروع حکم می‌دهند. این همگرایی در نتیجه، بیان‌کننده جایگاه محوری نهاد نکاح به مثابه تنها مبنای مشروعیت بخش به خانواده و آثار حقوقی کامل آن در فقه اسلامی است. نظام حقوقی ایران نیز در ماده ۸۸۴ قانون مدنی، همین دیدگاه مشهور را به قانون تبدیل کرده است. با این حال، رأی وحدت رویه سال ۱۳۷۶ با تفکیک هوشمندانه میان حقوق مدنی و ارث، نشان داد که می‌توان ضمن پایبندی به احکام توارث، راهکارهای جدیدی برای تأمین مصالح و حقوق اولیه این کودکان در چارچوب قوانین فراهم آورد. این رویکرد دوگانه نشان می‌دهد که نظام حقوقی ایران توانسته است میان دو هدف تعادل برقرار کند: از یک سو با منع ارث، به حدود و ثغور تعریف شده در فقه برای خانواده پایبند بماند؛ از سوی دیگر با شناسایی حقوق مدنی، مصلحت و نیازهای اساسی کودک را که در وقوع این رابطه بی‌تقصیر بوده، تأمین نماید. در

تحلیل نهایی، موضع غالب و نهایی هر دو مکتب فقهی امامیه و حنبلی با وجود تفاوت‌های روش‌شناختی، در نتیجه نهایی یعنی عدم توارث فرزند نامشروع، همگرا هستند. این اشتراک نظریان‌کننده جایگاه محوری نهاد نکاح به مثابه تنه‌امبنای مشروعیت بخش به خانواده و آثار حقوقی کامل آن در فقه اسلامی است. در حالی که فقه کلاسیک راه را بر ارث فرزند نامشروع بسته است، حقوق مدرن ایران با تمرکز بر حقوق مدنی، افق جدیدی برای حمایت از این کودکان گشوده است که نشان‌دهنده تعادل میان احکام ثابت شرعی و نیازهای متغیر اجتماعی است.

کتاب‌نامه

- ابن قدامه، ابی محمد عبدالله بن احمد. [بی‌تا]. المغنی. بیروت: دارالفکر.
- ابن مفلح، شمس‌الدین المقدسی صالحی حنبلی. (۲۰۰۳ م). الفروع و التصحیح الفروع لعلاء الدین علی بن سلیمان المرداوی. محقق: عبدالله بن عبد المحسن الترمکی. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ هـ). لسان العرب. بیروت: دارصادر.
- احمد بن حنبل، ابو عبدالله. (۱۴۳۰ هـ). مسند الامام احمد بن حنبل. فیوم: دارالفلاح.
- بروجردی عبده، محمد. (۱۳۹۹ هـ.ش). کلیات حقوق اسلامی. چ ۲. تهران: [بی‌نا].
- البهوتی الحنبلی، منصور بن یونس بن صلاح‌الدین. [بی‌تا]. کشف القناع عن متن الاقناع. [بی‌جا]: دارالکتب العلمیة.
- ترمذی، محمد بن عیسی. (۱۳۹۵ هـ). سنن الترمذی. مصر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۱ هـ.ش). ترمینولوژی حقوق. چ ۱۲. تهران: گنج دانش.
- الجوهري، ابونصر. (۱۴۰۷ هـ). الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية. گردآورنده: احمد عبدالغفور عطار. بیروت: دارالعلم للملایین.
- الحجاوی مقدسی، موسی بن احمد بن موسی بن سالم بن عیسی بن سالم؛ و شرف‌الدین ابولنجا

تأثیر نسب نامشروع بر ارث در فقه امامیه و حنبلی با بررسی ادله نص، قیاس و مصالح مرسله / ۳۱۹

صالحی. [بی تا]. الاقناع فی فقه الامام احمد بن حنبل. محقق: عبداللطیف محمد موسی السبکی. بیروت: دارالمعرفة.

حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ هـ). وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
حلی، محمد بن حسن بن یوسف (فخرالمحققین). (۱۳۸۷ هـ). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: اسماعیلیان.

خلاف، عبدالوهاب. (۱۹۹۶ م). علم اصول فقه. مصر: دارالفکر العربی.

خویی، ابوالقاسم. (۱۴۱۰ هـ). منهاج الصالحین. قم: مدینه العلم.

درویش زاده، محمد. (۱۳۹۹ هـ.ش). قانون ثبت احوال در نظم حقوقی کنونی. تهران: داد و دانش.

دیوان عالی کشور. (۱۳۷۶ هـ.ش). رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷ مورخ ۱۳۷۶/۰۳/۰۴. مجموعه قوانین سال ۱۳۷۶.

الرحیبانی مولدا ثم الدمشقی الحنبلی، مصطفی بن سعد بن عبده السیوطی شهرة. (۱۹۹۴ م). مطالب اولی النهی فی شرح غایة المنتهی. [بی جا]: المکتب الاسلامی.

الزکشی المصری الحنبلی، شمس الدین محمد بن عبدالله. (۱۹۹۳ م). شرح الزکشی علی مختصر الخرقی. [بی جا]: دارالعبیکان.

سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۳ هـ). مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام. با تصحیح مؤسسه المنار. ج ۴. قم: مؤسسه المنار. دفتر حضرت آیت الله.

سلیمان بن محمد، اللهیمید. [بی تا]. دروس الفقهیة. [بی جا]: [بی نا].

سند، محمد. (۱۴۳۲ هـ). بحوث فی القواعد الفقهیة. بیروت: دارالمتقین.

شوکانی، محمد بن علی. (۱۴۱۳ هـ). نیل الاوطار شرح منتقى الاخبار. [بی جا]: [بی نا].

صاحب الحدائق، یوسف بن احمد بن بحرانی آل عصفور. (۱۴۰۵ هـ). الحدائق الناضرة فی احکام العترة

الطاهرة. با تصحیح محمدتقی ایروانی و سید عبدالرزاق مقرر. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته

به جامعه مدرسین حوزه علمیه.

صالحی، عباسعلی. (۱۴۰۲ هـ.ش). «تحلیل مبانی نسب ولد الزنا از دیدگاه مذاهب اسلامی». مجله

مطالعات تطبیقی مذاهب فقهی. دوره ۳، ش ۵، ص ۲۳۲ - ۲۵۴.

- صفایی، سید حسین؛ و اسدالله امامی. (۱۴۰۰ ه.ش). مختصر حقوق خانواده. چ ۱۰. تهران: نشر میزان.
- طاهری، حبیب الله. [بی تا]. حقوق مدنی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ ه.ش). المبسوط فی فقه الامامیه. چ ۳. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ ه.ش). تهذیب الاحکام. چ ۴. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- العاصمی الحنبلی النجدی، عبدالرحمن بن محمد بن قاسم. (۱۳۹۷ ه.ش). حاشیه الروض المربع شرح زاد المستقنع. [بی جا]: [بی نا].
- عبداللهی علی بیگ، حمید؛ و سیده ندا خاوران. (۱۳۹۶ ه.ش). «نسب فرزند نامشروع و آثار آن از منظر فقه و حقوق». مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی. دوره ۵۰، ش ۱، ص ۱۴۷ - ۱۶۷.
- فاضل هندی، محد بن حسن اصفهانی. (۱۴۱۶ ه.ش). کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۷ ه.ش). الکافی. چ ۳. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۴۰۶ ه.ش). ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب تهذیب الاخبار. قم: کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی (ره).
- مرعشی نجفی، سیدشهاب الدین. (۱۴۱۵ ه.ش). القصاص علی ضوء القرآن و السنة. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- مظفر، محمدرضا. (۱۳۹۰ ه.ش). اصول فقه. مترجم: محسن غرویانی و علی شیروانی. قم: دارالفکر.
- مهدی زاده، محمود؛ عباس قادری نسب؛ و مهران سنجر. (۱۳۹۹ ه.ش). «بررسی فقهی - حقوقی نسب نامشروع». پژوهشنامه حقوق اسلامی. دوره ۲۱، ش ۱، ص ۶ - ۲۸.
- نجفی، محمدحسن. (۱۳۶۲ ه.ش). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. چ ۷. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- نجفی، محمدحسن. (۱۴۲۲ ه.ش). معجم فقه الجواهر (جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، الغدیر). بیروت: [بی نا].